

\*دکتر کاووس رضایی

### چکیده

این گفتار گزارشی از یکی از آثار گران سنگ دوره ی قاجاریه به نام «پنج گنج حسینی یا خمسه ی حسینی» سروده ی شاعر نامدار (محمد حسین معروف به حسینی شیرازی یا حسینی قزوینی شیرازی پسر محمد حسن مجتهد اصولی) می باشد. مثنوی های پنج گانه ی این اثر عبارتند از: وامق و عذرا، مهر و ماه، اشترنامه، الهی نامه و وصف الحال، که هر یک از جایگاه خاصی برخوردار می باشد. بعد از معرفی سراینده به بررسی و چگونگی تصحیح و معرفی این آثار پرداخته شده است.

### واژه های کلیدی:

حسینی شیرازی، خمسه حسینی، مهر و ماه

---

\* استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد ارسنجان

تاریخ دریافت مقاله: ۸۹/۱۰/۱ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۰/۱/۱۷

استفاده از امور محسوس برای بیان مفاهیم انتزاعی در ادبیات سابقه ای دیرینه دارد. ادب عرفانی بیش از گونه های دیگر ادبی بر رمز و تمثیل آغوش گشوده است. در متون رمزآمیز ادب عرفانی، از همان آغاز، بارها به معانی مجازی واژه ها و اصطلاحات اشاره شده است، اما آشکارترین متنی که به روشنی مفاهیم ثانوی برخی از اصطلاحات را باز نموده است، گلشن راز از شیخ محمود شبستری (وفات ۷۲۰ هجری) است

برای نمونه شبستری در پاسخ به پرسش منظوم زیر:

«چه خواهد اهل معنی زان عبارت  
که دارد سوی چشم و لب اشارت؟  
چه جوید از رخ و زلف و خط و خال  
کسی کاندرا مقامات است و احوال؟  
می گوید

تجلی گه جمال و گه جلال است  
رخ و زلف آن معانی را مثال است  
صفات حق تعالی لطف و قهر است  
رخ و زلف بتان را زان دو بحراست»

(شبستری، ۱۳۸۲: ۱۱۲-۱۱۱)

داستان ها و حکایت های فراوان رمزی که در آثار نویسندگان و شاعران ایرانی همچون سهروردی، ابن سینا، مولوی، عطار و... وجود دارد، نشان گر شدت علاقه و رغبت این نویسندگان به بهره گیری از رمز و تمثیل برای بیان مفاهیم ذهنی است

مسلماً بسیاری از حکایت ها، روایت ها و داستان هایی که در متون صوفیه آمده و تفسیر عرفانی شده، در اصل، بدون مفهوم رمزی و تمثیلی بوده است، اما قابلیت این روایت ها و داستان ها برای پذیرش این معانی ثانوی و تمثیلی، باعث شده است که ذهن رمزگرای نویسندگان و شاعران صوفی مشرب آن ها را به گونه ای تمثیلی بازپروری کند «نویسنده ی کتاب «رمز و داستان های رمزی در ادب فارسی» در پیوند با همین موضوع نوشته است: «هیچ دلیل قطعی وجود ندارد که به وجود آورندگان و خالقان اصلی این داستان ها، مفهوم ثانوی و تمثیلی آن را نیز با همان تفسیر جزئیات در نظر داشته اند، اما کسانی که مفهوم تمثیلی از آن استخراج می کنند و به تفسیر اجزای داستان می پردازند، در واقع، گویی این فرض را که منظور گویندگان و نویسندگان داستان ها چیزی جز آن چه ظاهر آن ها می نماید، بوده است، پذیرفته اند» (پورنامداران، ۱۳۷۵: ۲۷)

اگر دشواری بیان و تفهیم معانی انتزاعی، بسیاری از نویسندگان و شاعران را ناگزیر کرده است که به دامن تمثیل و رمز پناه ببرند و از این امکان بیانی برای انتقال مفاهیم ذهنی خود بهره جویند، این سنت باعث شده است که برخی از نویسندگان و شاعران نیز در شرایط ویژه ی فرهنگی جامعه ی ایرانی - به ویژه از سده ی نهم تا سیزدهم - بعضی از داستان ها و افسانه های عاشقانه را تنها با اندکی رنگ و لعاب عرفانی بازنویسی کنند و به ذهن عمومی جامعه بسپارند. و منظومه ی عاشقانه ی «مهر و ماه» حسینی شیرازی نیز گونه ای از همین داستان هاست

### آفریننده ی مهر و ماه کیست؟

محمدحسین معروف به حسینی شیرازی یا حسینی قزوینی شیرازی، پسر محمدحسن مجتهد اصولی، از شاعران و عارفان دوره ی قاجار بود. او در سال ۱۱۸۴ هجری قمری در کر بلا به دنیا آمد. ابتدا علوم دینی را نزد پدر خویش آموخت و علوم معقول و منقول را فرا گرفت. اما از همان کودکی «داعی باطنی و جذبه ی ربانی پیوسته او را به دیگر عوالم دعوت می کرد و به مقام فنا و نیستی می کشید... یک چند نیز از یار و دیار خویش و اقربا و محراب و منبر چشم پوشید و قلندروار سیار هر دیار

گشت و سختی‌ها و سستی‌ها کشید». و بالاخره به شیراز بازگشت و به شرف صحبت و دست‌گیری میرزا ابوالقاسم شیرازی متخلص به «سکوت» نایل آمد و از این راه، معرفت او کمال یافت.

«میرزا ابوالقاسم سکوت شیرازی (درگذشته به سال ۱۲۳۹ قمری) از عرفای سده‌ی سیزده هجری بود که سالیانی از عمر خود را در شهرهای اصفهان، ناین، کاشان، شیراز، مکه، شام، عراق و... گذراند. وقار، فرزند بزرگ وصال شیرازی درباره‌ی میرزای سکوت گفته است: «پدرم کرامتاً در مورد آن جناب می‌فرمود که: من در این باب جز این نیافتم که گوهری تابناک در این توده‌ی خاک بیفتاد و هفتاد و اند سال بزیست و هیچ کس به کُنه معرفتش پی نبرد که او که بود و چه بود». (رکن زاده‌ی آدمیت، ۱۳۲۹: ۱۶۰)

حسینی یک بار دیگر رو به غربت نهاد و به شهرهای مختلف ایران و هند سفر کرد و با سیر در آفاق و انفس بر مراتب معرفت خود افزود. اما بار دیگر جذبه‌ی پیر و استادش او را به شیراز کشاند و پس از مدتی هر دو پدر خویش را از دست داد: هم پدر روحانی‌اش (میرزا ابوالقاسم سکوت) و هم پدر جسمانی‌اش (محمدحسن مجتهد اصولی). پس از درگذشت آن دو «مسند ارشاد و هدایت هر دو پیشوای ظاهر و باطن به وی انتقال یافت» و ذوالریاستین شد.

حسینی شیرازی که «رئیس اخوان نعمت‌اللهی شده بود» (همان، ۱۶۹) شوری ویژه در گفتار داشت و با بیانی فصیح و صریح، مسائل و مباحث عرفانی را بر سر منبر باز می‌گفت. از همین رو بسیاری شیفته‌وار به او می‌گرویدند و خشم شیوخ زمانه را برمی‌انگیختند. تا این که علمای زاهد به کفر او فتوا دادند، او را شیخ گمراه خواندند و برای دست‌گیری و مجازات او به حکومت وقت شکایت بردند.

والی وقت فارس برای خواباندن فتنه و سرکوب شورش، دستور داد انجمنی از علما گرد آیند و با او به مناظره‌ی علمی بپردازند، تا چنانچه انحراف و گمراهی او ثابت شود، او را مجازات کنند. علمای شیراز پس از مشورت با هم، «آخوند محمدتقی حکیم» را به نمایندگی برگزیدند تا از سوی آنان با مناظره، «فساد عقیده و بطلان طریقه‌ی» او را به اثبات برسانند. محمدحسین اما، هیچ‌کدام از دوستان و مریدان را برای همراهی خود در مناظره اجازه‌ی ورود و دخالت نداد، بجز «وصال شیرازی» که از برادران طریق و یاران شفیق او بود. و در هر حال با او همدم و هم‌قدم و رفیق». (نایب‌الصدر، ۳: ۳۶۵) برادر کوچک‌تر او یعنی حاج آقا محمد مجتهد (منورعلی‌شاه) هم با پافشاری، خود را به جمع مناظره رساند.

در پایان این مناظره، حاضران پاسخ‌های محمدحسین شیرازی را پسندیدند. از او پوزش خواستند و او را رها کردند.

او در مثنوی «مهر و ماه» در ابیاتی به زبان عربی، ضمن گله و شکایت، از معاصران متعصب و متحجر خویش و با اشاره به رفتاری که با او داشته‌اند، اتهام و تکفیر خود را آشکارا باز گفته و به نظم درآورده است، چند بیت از آن ابیات را، برای نمونه، باز می‌نگریم:

... بلا عذرٍ و مکرٍ عاقبونی	بلا ذنبٍ و جرمٍ عاقبونی
و قالوا قد کفرت بما لَدینا	فلا ترکن و لا تقبل الینا
بکفرک قد حکمنا استماعاً	لقتلک قد جمعنا اجتماعاً
و ذبحک عندنا کالصوم لازم	لا نک لاتزل فی الدهر صائم...
و قتلتک کالصلوة لنا عباده	لشوقک فی السعادة بالشهادة
نُشارک فی قتالک اجمعینا	لیرحمنا اله العالمینا

و رَجُمَكَ فِي الشَّرِيعَةِ كَالْجِهَادِ

لَا تَكُ لَسْتُ مِنْ أَهْلِ الْفُسَادِ...

و دَفَعَكَ عِنْدَنَا عَيْنَ الدَّفَاعِ

لَا تَكُ لَسْتُ مَنَا فِي الْخُدَاعِ...

( حسینی ، نسخه ی خطی ، مهر و ماه ، ۱۳۲۴ : ۱۰۱ - ۱۰۲ )

... آن‌ها، بدون هیچ نیرنگ، فریب، گناه و جرمی مرا سرزنش و مجازات کردند و گفتند: تو به هر آن‌چه نزد ماست، کافر شدی؛ پس به سوی ما نیا و به نزدیک ما مشو. همه‌ی ما به کفر تو حکم کردیم و بر کشتنت همراه شدیم.

کشتن تو برای ما مثل روزه واجب است؛ زیرا تو همیشه روزه‌دار هستی... قتل تو برای ما عبادت است، مثل نماز؛ زیرا تو آرزو داری با شهادت به سعادت برسی. همه‌ی ما در جنگ با تو شرکت می‌کنیم تا آمرزیده شویم، سنگ‌سار کردن تو در شریعت ما مثل جهاد است، زیرا تو از فاسدان نیستی... و دور کردن تو نزد ما عین دفاع است، چون تو در خدعه و نیرنگ مثل ما نیستی... .

سراینده‌ی «پنج‌گنج حسینی» در نیمه‌ی ذی‌حجه‌الحرام ۱۲۴۹ قمری در ۶۵ سالگی در شیراز درگذشت و در بقعه‌ی امام‌زاده سیدمیراحمد، در کنار مرقد پیر خود، «میرزا ابوالقاسم سکوت» به خاک سپرده شد.  
( همان ، ۱۳۲۴ : ۱۰ )

« داوری رضاقلی خان هدایت (۱۲۱۵ تا ۱۲۸۸هـ.ق) که معاصر حسینی بوده، در شیراز زندگی می‌کرده و بارها به دیدار او رفته و با او هم‌نشینی کرده است، سند مناسبی ست برای شناخت جایگاه علمی و عرفانی ایشان در زمان خویش. به ویژه آن که مطالب نوشته شده در «ریاض‌العارفین» درباره‌ی حسینی در زمان حیات او به نگارش در آمده است. هدایت او را با عنوان «حسینی قزوینی» معرفی می‌کند. بدیهی ست که صفت قزوینی به دلیل قزوینی بودن پدر او - محمدحسن اصولی - است، وگرنه حسینی در کربلا زاده شده و در شیراز زندگانی خود را گذرانده است». (هدایت ، نقل به مضمون از مقدمه ، ۱۳۱۶)

«هو فخرالعارفین و زین‌الواصلین و كهف‌الحاج، حاجی محمدحسین خلف‌الصدق مجتهدالزمان حاجی محمد قزوینی ست... و آن جناب در زمان شباب از علوم معقول و منقول کامیاب و به حکم ذوق فطری از طلب عزّ و جاه دنیوی گذشته، طالب صحبت عارفان بالله گشته... و اکنون اهل ظاهر و باطن هر دو را مراد و از غایت کمال و اخلاق با هم‌اش و داد است. آن جناب را در فنّ شعر نیز پایه‌ای عالی ست و به غیر از قصاید، پنج‌شش مثنوی در سلک نظم کشیده... وجود شریفش مربی اصحاب و ذات خجسته‌اش مفرح احباب؛ در دیده‌ی حق‌بین شاهدش مشهود و موجدش موجود، لوح ضمیرش بی‌نقش و نگار و جان منیرش مستغرق نقش و نگار است. فقیر را خدمتش مکرر دست داده و صحبتش ابواب فیوضات به روی دل گشاده...». (هدایت ، ۱۳۱۶ : ۴۲۹)

« صاحب «حدیقه‌الشعرا» نیز او را با اوصافی چون نخبه‌ی علما، زبده‌ی فضلا، قدوه‌ی عرفا، عالم فاضل و سالک کامل... معرفی کرده است ». (دیوان بیگی شیرازی ، ۱۳۶۴ : ۴۵۸)

## آثار حسینی

دیوان حسینی که شامل قصاید و غزلیات بوده، مفقود شده و در دسترس نیست. اما مثنوی‌های پنج‌گانه‌ی او که به «خمس‌ه‌ی حسینی» یا «پنج‌گنج حسینی» نام برآورده است از دیگر آثار مهم اوست که در منابع مختلف معرفی شده و برخی از نسخه‌های خطی آن مثنوی‌ها (وامق و عدرا ، مهر و ماه ، اشتر نامه ، الهی نامه و وصف الحال) در کتابخانه‌های مختلف موجود است که از جمله‌ی آن‌ها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. کتابخانه‌ی «ملک»، تهران، (شماره‌ی ۵۲۹۵/۲ - پنج‌گنج).

۲. کتابخانه‌ی «موزه‌ی بریتانیا»، (شماره‌ی Add 25017).

۳. کتابخانه‌ی «لنین‌گرا - آکادمی علوم»، (شماره‌ی A 79).

۴. کتابخانه‌ی «سپهسالار»، (شماره‌ی ۱۳۶ و ۳۸۵).

۵. کتابخانه‌ی «علامه‌ی طباطبایی»، شیراز، (از مجموعه‌ی خمسه).

۶. کتابخانه‌ی «عبدالحسین بیات».

۷. کتابخانه‌ی «مجلس شورا»، (شماره‌ی ۸۸۹).

۸. کتابخانه‌ی «دانشگاه تهران»، (شماره‌ی ۳۵۸۷).

۹. کتابخانه‌ی «مجلس شورا»، (شماره‌ی ۸۹۰).

۱۰: کتابخانه‌ی «حاج میرزا عبدالحسین ذوالریاستین».

افزون بر نسخه‌های پراکنده، یک نسخه‌ی کامل و نفیس از «پنج‌گنج» یاد شده با ۶۱۸ صفحه در کتابخانه‌ی ملک تهران با شماره‌ی «۵۲۹۳» موجود است، این نسخه به عنوان کامل‌ترین و نفیس‌ترین نسخه‌ی خطی در فهرست نسخ - از جمله فهرست نسخ احمد منزوی - معرفی شده است. نسخه‌ی یاد شده در سال ۱۲۵۰ هجری قمری یعنی یک سال پس از درگذشت سراینده‌ی آن، به دستور نصیرخان بیگلربیگی لار و به دست اسماعیل نامی به نگارش درآمده است و تاکنون این نسخه معتبرترین نسخه به شمار آمده است. در سال ۱۳۷۰ شمسی، نسخه‌ای دیگر از پنج‌گنج حسینی در بخش نسخ خطی کتابخانه‌ی علامه‌ی طباطبایی شیراز پیدا شد که به مراتب از نسخه‌ی «ملک» که میکروفیلم آن در کتابخانه‌ی آستان قدس نگهداری می‌شود، معتبرتر است. زیرا اولاً کتابت این نسخه ده سال پیش از درگذشت شاعر، یعنی در سال ۱۲۳۹ هجری قمری، انجام گرفته و ثانیاً او خود همه‌ی مثنوی‌ها را تأیید و پایان همه‌ی آن‌ها را با عبارت «انشدہ الفقیر» و ذکر تاریخ سرایش امضا کرده است.

متأسفانه هنوز فهرست نسخه‌های ارزشمند خطی کتابخانه‌ی علامه‌ی طباطبایی شیراز تهیه و منتشر نشده است. از همین رو بسیاری از علاقه‌مندان و صاحب‌نظران از وجود چنین آثاری در این کتابخانه بی‌خبرند.

۷۵ سال پس از درگذشت حسینی، در سال ۱۳۲۴ قمری، به همت حاج عبدالحسین ذوالریاستین (مونس علی‌شاه) سه مثنوی از مثنوی‌های پنج‌گانه (وامق و عذرا، مهر و ماه، اشترنامه) به صورت چاپ سنگی، به قطع وزیری با ۲۶۹ صفحه، در ۵۰۰ نسخه منتشر شده است.

متن کتاب حاضر بر اساس نسخه‌ی کتابخانه‌ی علامه‌ی طباطبایی، پس از مقابله با نسخه‌ی کتابخانه‌ی ملک: (آس) و چاپ سنگی یاد شده (چا) سامان یافته است.

زمان اتمام سرایش مثنوی‌های پنج‌گانه‌ی حسینی به شرح زیر است:

- وامق و عذرا، ۱۲۲۶ قمری (در ۴۲ سالگی شاعر)

- مهر و ماه، ۱۲۳۱ قمری (در ۴۷ سالگی شاعر)

- اشترنامه، ۱۲۳۵ قمری (در ۵۱ سالگی شاعر)

- الهی‌نامه، ۱۲۳۷ قمری (در ۵۳ سالگی شاعر)

- وصف‌الحال، ۱۲۳۸ قمری (در ۵۴ سالگی شاعر)

از دیگر آثار حسینی شرحی ست که بر دیباچه‌ی مثنوی مولوی نگاشته است. این شرح در مقدمه‌ی چاپ سنگی خمسه‌ی حسینی آمده است.

### نگاهی گذرا به برخی از ویژگی‌های خمسه‌ی حسینی

یکی از ویژگی‌های روشن سروده‌های حسینی، سادگی و روانی آن‌هاست. این مثنوی‌ها، به شیوه‌ی مثنوی‌های دوره‌ی بازگشت، دارای زبانی بسیار ساده و بی‌تکلف است. اما در عین سادگی، تصویرها، توصیف‌ها و استعاره‌های جان‌دار و زنده نیز در سراسر این منظومه‌ها دیده می‌شود.

چون لب خود جان یاران سوختم	«ز آتشی کاندز زبان افروختم
خامه شد برنامہ ی دل شعله ریز	دوده ای دادم به خامه شعله خیز
خامه ام خاصیت آتش گرفت	دوده چون ز آه دل غم کش گرفت
کز تفش سوزد زمین و آسمان	شد نی کلکم شرربار آن چنان
زان که خون خواری است دایم کار من	بوی خون می آید از گفتار من
شعر من بر شعریاران برتری	گر ندارد در رموز شاعری
دل نمی دادش که پیچد در خیال	زان بود کین خاطر شوریده حال
می زدش بر صفحه ی دفتر رقم	هر چه می آمد ز غیثش بر قلم
شاعری برگ و نوای او نبود	بر سخن سازی بنای او نبود

(همان ، ۱۳۲۴: ۹۸)

### تصرفات و تأویلات

از ویژگی‌های دیگر مثنوی‌های حسینی، تصرفات و تأویلاتی ست که در گزارش داستان‌های پیش از خود کرده است. از جمله در منظومه‌ی وامق و عذرا برای نخستین بار داستان عاشقانه‌ی وامق و عذرا با داستان عاشقانه‌ی سعاد و سلمی در هم پیوسته و به صورت یک داستان واحد در آمده است. در روایات حسینی، وامق، دل‌باخته‌ی عذرا، سلمی، دل‌باخته‌ی وامق و سعاد، دل‌باخته‌ی سلمی ست.

طبل عشرت می زند در بارگاه	«گفت نشنیدی مگر امروز شاه
دختر نیک اختر مه پیکری	هست سلمی نام ، شه را دختری
مایبل وامق ، درّ درج یمن	گشته طبع نازک آن سیم تن
سرو با شمشاد آن سرو و روان	امشب است آن شب که می گردد قرین
ریخت سیل خون ز چشم خون فشان ... »	چون شنید از وی سعاد این داستان

(همان ، ۱۳۲۴: ۷۱)

هم‌چنین در منظومه‌ی مهر و ماه، داستان عشق مهر و ماه را با شرح جزئیات مطرح کرده است. اما با توضیحات ویژه‌ای (به نشر) در مقاطع مختلف داستان، آن را به گونه‌ای عرفانی تأویل کرده است.

«در بیان بار بستن عاشق مبتلا از دار فنا به ملک بقا، که محل تجلیات ذاتی و مقعد صدق است و طی برازخ و مدارج که بلا مدارج کیف نعرج و بلا معارج این نترج، « سبحان الذی اسرى بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله لئریه من آیاتنا» (همان، ۱۳۲۴: ۱۴۴).

### تغییر وزن

از دیگر ویژگی‌هایی که می‌توان برای مثنوی‌های پنج‌گانه‌ی مورد نظر برشمرد، تنوعی است که شاعر با تغییر وزن در مثنوی ایجاد کرده است. برای نمونه: منظومه‌ی وامق و عذرا در بحر «رمل» سروده شده است، اما با بیتی در بحر «منسرح» آغاز می‌شود و در ادامه‌ی مثنوی، هر جا موضوع عوض می‌شود، یک یا دو بیت و به ندرت گاهی سه بیت در بحر منسرح بین دو موضوع آورده می‌شود. می‌توان گفت هر جا وزن شعر عوض می‌شود، نشانه‌ای است تا روشن شود که موضوع شعر نیز تغییر خواهد کرد. هم‌چنین با این‌که مثنوی مهر و ماه در بحر هزج است، پس از عباراتی که به نثر در جای جای منظومه آورده شده، ابیاتی با وزن‌های دیگر سروده شده است و در مثنوی اشترنامه نیز که در بحر منسرح سروده شده، پس از توضیحاتی که به نثر نوشته شده، ابیاتی از شاعرانی مانند مولوی، حافظ، سعدی و... در وزن‌های مختلف آورده شده است. حتی در موضعی دیده می‌شود که حسینی غزلی از سروده‌های خود را که دارای بیت تخلص است در این منظومه آورده است با توجه به اینکه ذکر همه شواهد فراتر از این مقاله است تنها به نمونه‌ای در باره‌ی تمثیل به اشعار دیگران بیان می‌شود.

«در بیان آنکه سالک را از محبت گریز و گزیر نیست چنانکه بی محب پیر قدم در راه نهد جان بر باد دهد زیرا که غولان رهن در راهند و ...»

چون بسی ابلیس آدم روی هست      پس به هر دستی نشاید داد دست «      مولوی

(همان : ۱۱۷)

### اطناب ممل

در سراسر منظومه‌های حسینی، موارد متعدد از اوصاف درازدامن و تکرار مضامین دیده می‌شود که جریان داستان‌ها را کند و ملال‌آور کرده است. اوصافی که چنانچه حذف شوند، هیچ خللی به منظومه وارد نمی‌آید. این ویژگی ناخوشایند که در همه‌ی مثنوی‌های پنج‌گانه‌ی حسینی گسترده است، تنها موجب افزایش حجم منظومه‌ها شده است.

«به مسکینی که داد از من نشانت ؟	که شد خونریز تیغ جان ستانت ؟
که گفتت با من مسکین به کین باش؟	زکین با من چنان کن یا چنین باش
که گفتت تیغ برکش قصد من کن ؟	مرا گل گون قبا خونین کفن کن
که گفتت کاین چنین خوار و زبونم ؟	که بی خنجر کشی دامن به خونم
که گفتت خاک حسرت بر سرم نیز ؟	به جای باده ، خونیم کفن کن
که گفتت با دلم نرد ستم باز ؟	سمند کین بر آهوی حرم تاز

که گفتت جوز بی اندازه بهتر؟

کتاب ناز بی شیرازه بهتر

که گفتت رسم خوبان فتنه سازی

شعار دلبران مسکین نوازیست»

(همان ، ۱۳۲۴: ۱۳۷)

### نثر مسجع

عبارت‌هایی که برای توضیح در منظومه‌هایی چون اشترنامه و مهر و ماه آورده شده، معمولاً با نثر مسجع و متکلف پرداخته شده و برخلاف سبک اشعار که ساده و روان است، این عبارت‌های نثری با جمله‌های طولانی و معطوف به هم، بیش‌تر دچار تعقید و ضعف تألیف شده‌اند.

در وصف عاشق سوخته جان و شیفته ی بی خانمان ، که دل از غیر دلبر پرداخته و جان در عشق جانان باخته و سر در پای معشوق انداخته ، غبار دویی را از آب چشم خون بار فرونشانده و گرد مایی و تویی را از چهره ی جان ناتوان برافشانده ، لاجرم در خلوت وصال با یار بدیع الجمال عدیم المثال هم آغوش و در گلشن جان با قامت سرو اعتدال دلبر شیرین مقال هم دوش گشته ، هنیئاً لأربابِ النِّعیمِ نَعیمُهُمْ وَ لِلْعَاشِقِ الْمِسْکِینِ ما یَتَجَرَّعُ (همان ، ۱۳۲۴: ۱۲۰)

### موضوع سروده‌ها

موضوع اصلی پنج‌گنج حسینی مباحث عرفانی و شرح عشق و مشکلات سلوک است و افزون بر این مطالب، موضوعاتی چون توحیدیه، نعت حضرت رسول اکرم(ص)، مدح گزافه‌آمیز فتح‌علی شاه قاجار و وصف اغراق‌آمیز میرزا ابوالقاسم سکوت (پیر طریقت شاعر) موضوعات بخش‌های آغازین برخی از مثنوی‌هاست.

### نگاهی به منظومه ی «مهر و ماه»

با آن که در برخی از متون کهن فارسی، به اشاره، از «مهر و ماه» و «دل داری و دل دادگی آن‌ها سخن رانده شده است، اما سندی استوار در دست نیست که پیش از جمالی دهلوی کسی این داستان را روایت کرده باشد. جمالی دهلوی از شاعران اواخر قرن نهم و اوایل قرن دهم (وفات ۹۴۲ قمری) در پاسخ به مثنوی «مهر و مشتری» «عصار تبریزی، منظومه‌ای را با نام مهر و ماه در بهر هزج مسدس محذوف، در سال ۹۰۵ قمری سروده است. روایت جمالی دهلوی از داستان مهر و ماه با روایت حسینی شیرازی اشتراکات و تفاوت‌هایی دارد؛ از جمله آن که در روایت جمالی «ماه» فرزند شاه بدخشان و «مهر» دختر شاه بهرام، شهریار میناست، در حالی که در روایت حسینی، «مهر» شاهزاده ای یمنی و ماه شاهزاده ای چینی است.

برخی از شخصیت‌های روایت جمالی، از جمله: «عطارد»، «کیوان»، «شهاب» و... در روایت حسینی وجود ندارند. همچنین از تأویلات صریح عرفانی و بخش‌های مثنوی مهر و ماه حسینی در روایت جمالی دهلوی خبری نیست. مثنوی مهر و ماه جمالی در سال ۱۳۵۳ شمسی به همت مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، در راولپندی، منتشر شده است.



ساختار و محتوای افسانه گونه ی داستان «مهر و ماه» با منظومه هایی مانند وامق و عذرا، ماه و وفا، حسین کرد شبستری، امیرارسلان نام دار... همانندی های بسیاری دارد. این منظومه های داستانی به نوع ادبی «رمانس» شبیه ترند تا انواع دیگر ادبیات داستانی و عناصر مشترکی در همه ی آن ها تکرار می شود که در این مجال اندک فرصت پرداختن به آن ها نیست

رمانس ها بسیاری از ویژگی های قصه های بلند را دارند. در آن ها کم تر به محیط اجتماعی و خصوصیت ذهنی شخصیت ها توجه می شود. مطلق گرا و نمونه ی کلی هستند و به اعجاب انگیزی توجه دارند و به سرنوشت محتوم خود تن می سپارند.

## مهر و ماه

مهر و ماه «، دومین منظومه از پنج گنج حسینی، منظومه ای ست عرفانی با حدود ۲۷۰۰ بیت در بحر هزج مسدس، که با بیت های زیر آغاز می شود»

«خداوندا دلی ده سوز در سوز به طور عشق بازی آتش افروز

به من بنما ره میخانه ی عشق می وصلم ده از پیمانہ ی عشق» (همان: ۹۹)

مقدمه ای بلند، پیش از اصل داستان مهر و ماه آمده است که نزدیک به یک سوم از منظومه را در بر می گیرد. موضوعات زیر را می توان از مهم ترین موضوعاتی دانست که در بخش مقدماتی منظومه آمده است (توحیدیه، راز و نیاز به درگاه خداوند (حسینی، نسخه ی خطی، مهر و ماه، ۱۳۲۴: ۱۰۲-۱۰۱) شکایت از اوضاع زمانه و اهل روزگار که به شاعر تهمت کفر و الحاد زده اند (۸۲ بیت عربی)، (همان: ۱۰۶-۱۰۴) نعت حضرت رسول (ص) و منقبت ائمه ی اطهار علیهم السلام (همان: ۱۱۱-۱۰۸) و شرح عشق حقیقی و مراحل و ظهورات آن، اشاره به مشکلات سلوک (همان: ۱۲۸-۱۱۶) و ضرورت پیروی از پیر طریقت، تأکید صریح بر پیروی خود از میرزا ابوالقاسم سکوت، طلب دستگیری و توفیق از رهروان طریق (همان: ۱۳۰-۱۲۸) مدح فتحعلی شاه (همان: ۱۲۰-۱۱۹) و توضیح درباره ی سبب نظم داستان مهر و ماه (همان: ۱۲۵-۱۲۲)

داستان از صفحه ی ۱۲۸ آغاز می شود و چکیده ی آن به شرح زیر است:

در زمان های کهن پادشاهی مقتدر در کشور چین حکومت می کرده است که:

« نه تنها ملک صورت را جهان بان که ملک معنی اش در زیر فرمان

ز هر سو بردش ترکان مهوش به خاک افتاده چون هندو در آتش

مساعدا طالع و مسعود بختش فروزان افسر و رخشنده تختش» (همان: ۱۲)

همه چیز به کام آن پادشاه بوده، جز آن که غم نداشتن فرزند جانش را می آزرده است

«میسر بودش از لطف خداوند همه اسباب شادی، غیر فرزند» (همان: ۱۲۶)

پس از خواهش ها و بخشش های فراوان، خداوند پسری خوش سیما به او عطا می کند.

« گلی رُست از گلستان وجودش که خم شد سرو بستان در سجودش» (همان: ۱۲۶)

نام نوزاد را ماه می نهند و او را در شش سالگی به دایه ای اهل دل می سپارند تا به نیکویی پرورش یابد و به شایستگی رموز عاشقی را فرا گیرد. ماه به زودی کمال می یابد و از انواع هنر بهره مند می شود

«چنین گویند دانایان اسرار که ماه، آن گلعدار سرورفتار

ز انواع هنر چون بهره ور شد هنرمندیش در عالم سمر شد

به انواع فنون علم ظاهر چو پیران در جوانی گشت ماهر

ز هر شهری خردمندان دانا

به کوی او شدند از پیر و برنا

که تا بیند خورشید جمالش

از آن پس بهره یابند از کمالش» (همان : ۱۲۸)

یکی از روزها که ماه در میان دیدارکنندگان خود سرگرم پرسش و پاسخ بوده و هر کدام از آن ها را با پرسش هایی می آزموده است ، متوجه می شود که یکی از جوانان حاضر، انواع پرسش ها را به درستی و شایستگی پاسخ می دهد، اما به سرزمین روم که می رسد، حالش دگرگون و اشکش جاری می شود. ماه در پی یافتن دلیل ماجرا برمی آید. جوان از دادن پاسخ سرباز می زند. اما با پافشاری ماه راضی می شود که در خلوت گاهی ماجرا را، آهسته ، به گوش ماه باز خواند. خلوتی فراهم می شود که جز آن جوان و ماه کسی دیگر حضور نداشته است . جوان داستان شیفتگی خود را به تمثال دختری از پادشاه روم باز می گوید.

« به ملک روم ، گفتا سروری هست

که او را دختر نیک اختری هست

پری پیکر نگاری ، مهر نامش

فلک خم خانه و خورشید جامش

... قیامت قامت او سرونازی

به نازش نازنینان را نیازی

ز بام قصر آن سرو گل اندام

فرو آویخته از نقره ی خام

... فروزان لوحه ای زیبا و دلکش

بر او تمثال آن مه وش منقش

... به پیرامون او هرکس که گردد

بساط عیش و شادی درنوردد

من آن آشفته ی شوریده حالم

که دل شد صید نقش آن جمال» (همان : ۱۳۰-۱۲۹)

جوان با چشمی اشک بار ادامه می دهد که مرا به هیچ روی امکان دیدن آن یار دل افروز نبود، ناچار نقشی از آن تمثال کشیدم ، همراه خود برداشتم و سر به بیابان نهادم . ماه از جوان می خواهد که آن تصویر را نشان دهد. او تصویر را از بغل بیرون می آورد و ناگهان دل از دست ماه در می رباید

«... بر آن تمثال چون چشم مه افتاد

ز چشمش طلعت مهر و مه افتاد

بر آن تمثال دلکش چون نظر کرد

دل از کف داد و چون نی ناله سرکرد

پریشان گشت چون زلف سیاهش

دل شوریده و حال تباهاش» (همان : ۱۲۹)

ماه روز به روز، در عشق مهر افسرده تر و زارتر می شود و یک روز راز عشق خود را با یکی از ندیمان خویش باز می گوید

« به تمثالی شد از دستم دل و جان

ندانم کیست دلبر، چیست جانان

مثالش گرچه باشد هم دم دل

ولی از صورت بی جان چه حاصل

چو جان با جان و دل با دل بود

یار بود تمثال بی جان را چه مقدار» (همان : ۱۳۰)

ماه ، شب ها در خواب معشوق خود را می بیند و دل دادگی و عجز خود را برای او شرح می دهد. از آن سوی دیگر، در همین زمان ، مهر، دختر پادشاه روم که در زیبایی مایه ی رشک حور و پری ست و از عشق و غم آن آسوده است ، با دایه ی خود درباره ی کسی که بتواند با او پیوند یابد و همسری کند گفت و گو می کند. دایه وصف ماه را به مهر باز می گوید و او با شنیدن اوصاف ماه ، نادیده به او دل می سپارد.

« بگفتا دایه با آن سرو

آزاد که ای رعنا نهال باغ ایجاد

... تویی از کان قند و تنگ شکر

ز شکر بهتر، از شیرین نکوتر

دلیران دل به یغما داده ی تو

سرافرازان ز پا افتاده ی تو

چو وصل چون تویی کار هوس نیست

به وصلت هیچ کس دردسترس نیست

ولی در ملک چین ای سرو گل چهر

بود ماهی به عارض غیرت مهر

... خجل مهر سپهر از ماه رویش  
... به وصلت گردل او مایل افتد  
چو شیرین بر سرش افتاد شوری  
چو محکم گشت شوری کش به سربود

ارم شرمنده از گلزار کویش  
تورا کام دل از وی حاصل افتد  
ز هم چون خود غیور پرغوری  
ز کف داد آن غروری کش به سر بود» (همان: ۱۳۶-۱۳۵)

پس از آن مهر و ماه همدیگر را در خواب می بینند و شرح دل دادگی های خود را به هم باز می گویند و نهال عشق روز به روز در نهاد آن ها ریشه دارتر می شود و آنان را پریشان تر می کند. خانواده ی مهر که از عشق و آشفته گی او باخبر می شوند و منع و نهی آن ها کارساز نمی افتد، او را به زنجیر می کشند.

. ماه در یکی از آن شب ها خود را در خواب به مهر می نمایاند و او را دلداری می دهد و به آرامش فرا می خواند. شوریدگی مهر اندکی بهبود می یابد. زنجیر از پای او باز می کنند، اما دیری نمی گذرد که آتش عشق او دوباره شعله می کشد و او سر به بیابان می نهد.

در همین زمان ماه نیز، از سوی چین با شوریدگی و سودایی سر به بیابان می نهد. در راه به باغ دلگشایی می رسد. عاشق زار و نزاری را افتاده در خاک می بیند. از حال او و معشوقش جويا می شود او خود را عاشقی آشفته معرفی می کند که معشوقش در کشور روم است و هیچ کس را به او دسترسی نیست و در راه وصال او موانع بسیار عظیمی نهاده شده است.

« به دامانش چو کس را دسترس نیست  
به خورشید ار کسی هم خانه گردد  
نه آن ساقی ست چشم می پرستش  
بلنداقبال شاهای مسند آرای  
فلک خرگاه ماهی عالم افروز  
سمن سیمابتی سیمین بناگوش  
شنید این قصه چون مه زان  
روان شد سوی دارالملک دلبر گهی

حریف لطف و قهرش هیچ کس نیست  
به آن سرمست هم پیمانان گردد  
که هر کس ساغری گیرد دستش  
بباید تا کند بر تخت او جای  
بباید تا کند با او شبی روز  
بباید تا شود با او هم آغوش  
ستم کش کشید آهی و زد در عالم آتش  
در زاری و گاهی در آذر» (همان: ۱۵۰)

ماه همچنان شیفته، آشفته و با شتاب به سوی روم می رود. پس از تحمل رنج و مشقت فراوان، بر سر راه خود، در نزدیکی دیار معشوق، به باغ فرح بخشی می رسد. سر و روی خود را از گرد سفر می شوید و مشتاقانه به کوی دلبر نزدیک می شود. به قصر باشکوهی می رسد که پاسبانان زیاد بر در آن نگهبانی می دهند، اما آنان اهل صورتند و از معنی بی خبر، از همین رو بی آن که آنان باخبر شوند، ماه به درون قصر می رود. چشمش به مهر می افتد و از خود بی خود و بی هوش می شود. مهر که حال او را می بیند در آغوشش می کشد و از او دلجویی می کند.

« به روی مهر چون چشم مه افتاد  
مه خورشید فر، مهر سمن بر  
چو دید او را ز جام بی خودی مست  
کشید از مهر در بر پیکر او  
چو دید از خون دل مست و خرابش  
چو زلف خویش چون دیدش فتاده  
ز ذوق وصل یار آن سرو موزون  
چکید اشکش چو بر رخساره ی ماه

برفت از خویش و بر خاک ره افتاد  
فتادش دیده بر رخسار دلبر  
ز جای خویشتن مستانه برجست  
نهاد از لطف بردامن سر او  
ز آب دیده زد بر رخ گلابش  
شد آغوشش چو پیشانی گشاده  
فشانند از دیده سیل اشک گلگون  
به هوش آمد دل صد پاره ی ماه

سراپا لب شده در خاک بوسی  
 ز یک سوشوق بر زانو نشسته  
 ز یک سو عشق دل از جای برده  
 ز یک سو میل در دل آتش افروز  
 ز پاتاسر زبان در چاپلوسی  
 ز یک سوشرم راه دیده بسته  
 ز یک سو صبر بر دل پافشرده  
 ز یک سو دیده از حیرت زمین دوز» (همان: ۱۵۲)

مهر و ماه در یک گفت و گوی طولانی، شرح عشق خویش را در می گسترند و باز می گویند. تا این که گفت و گوی آن ها به گله و طعنه در عشق و عاشقی می کشد و مهر به ماه می گوید که تو خود دل از همه ربوده ای و خود نیز به جمال خویشتن عاشقی و بر دیگران تهمت می نهی.

«کنون با خویش در ناز و نیازی  
 ز عشق خویشتن گویی سخن ها  
 چو قمری نغمه پرداز و غزل خوان  
 نهی تهمت به سرو بوستانی  
 به کوی خود سمند شوق تازی  
 نهی تهمت به لیلی کاشتیاکش  
 به نام دیگران هنگامه سازی  
 چو مرغان چمن در انجمن ها  
 به سرو خویشتن باشی پرافشان  
 که ذوقش دارم در نغمه خوانی  
 به حُسن خود قمار عشق بازی  
 مرا سوزد چو مجنون در فراقش» (همان: ۱۵۶)

ماه از طعنه های مهر دل آزرده می شود و از پیش او می رود. مهر پس از این که به خود می آید از گفته های خویش پشیمان می شود و از این که ماه را آزرده است به گریه و زاری می پردازد. ماه نیز پس از مدتی کوتاه، دوباره به قصد دیدار مهر به قصر باز می گردد، اما این بار قصر را از نگهبانان و سکنه خالی می بیند و آشفته و سرگردان روان می شود و از سرو، گل، قمری و... سراغ یار خود را می گیرد.

از آن سوی دیگر هم پادشاه روم - پدر مهر - که نگران حال آشفته ی دختر خود است، جوانی دل آگاه را برای یافتن ماه و آوردن او به درگاه روانه می کند. جوان پس از جست و جوی فراوان، ماه را می یابد و او را مژده می دهد که معشوق او و خانواده اش همه منتظر بازگشتن ماه هستند. فرستاده ماه را به درگاه می آورد. آن دو دل دار و دل داده یک بار دیگر از دیدار هم از هوش می روند و در آغوش یکدیگر در شعله های عشق آتش می گیرند و جان می دهند. همان گونه که گفته شد حسینی شیرازی، افسانه ی عاشقانه ای را، به گونه ای ویژه، در گزارشی عرفانی بازنموده است.

بدین شیوه که او داستان مهر و ماه را بدون آن که در متن اشعار داستان، موضع گیری عرفانی کند، به نظم کشیده است اما در جای جای این منظومه، هر چند صفحه یک بار، متناسب با موضع داستان، مفاهیم عرفانی عشق و سلوک را به نثر فارسی باز نوشته است.

پیوند ظاهری عبارت های مثنوی و اشعار این منظومه آن گونه است که چنان چه عبارت های مثنوی از همه ی منظومه حذف شود، هیچ خللی و هیچ تغییری در جریان داستان پدید نمی آید. جز آن که دیگر هیچ نشانی از تأویل عرفانی در این منظومه نخواهد ماند. شاعر تنها در آخر کتاب، پس از پایان داستان، به نظم درباره ی دلیل بهره گیری از تمثیلات محسوس برای بیان مقاصد عالی سخن رانده است

چند نمونه از عبارت های مثنوی «مهر و ماه» و پیوند آن با جریان داستان:

الف. در همان آغاز داستان که موضوع پادشاه چین و آرزوی او برای داشتن فرزند و تولد ماه مطرح می شود، برای ورود به این بخش آمده است

(در بیان کیفیت ظهور نورالانوار که نور محمدی و صادر اول و وجود مطلق و حقیقت الحقایقش گویند از جناب احدیت صرف و هویت مطلقه که مبدأ و معاد صفات مختلف و شؤونات متضاده می باشد و تعلق او به علایق گوناگون که

به واسطه ی کسوت بشری از مکمن غیب به منصّه ی ظهور می آید و تألم او از تعلقات روحانی و تعینات جسمانی که باعث دوری او از عالم بی نشانی ست و میل او به سوی اصل خویش که «إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ» (همان: ۱۲۶) ب. هنگامی که ماه را به دایه ای دل آگاه می سپارند تا او را به نیکویی بپرورد، پیش از آن آمده است «در بیان آن که چون مطلق از مرتبه ی اطلاق فرود آید و پا در دایره ی تقیید گذارد تعینات گوناگون به مقتضای جذب جنسیتِ رو به سوی او نهند و او را فراگیرند تا به حدّی که چنانچه در مرتبه ی اطلاق کامل بود در مرتبه ی تقیید به منتهای کمال رسد و عوالمِ خمسه را که حضرات خمسه نیز گویند به ترتیب سیر کند و از عالم لاهوت درآید و به عالم ناسوت بارگشاید و از اوج اطلاق به حضيض تقیید در افتد و از پشیمانی ندای «هَلْ مِنْ رَاحِمٍ يَرْحَمُنِي وَ هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِي» در دهد. پس عنایات نامتناهی جناب الهی در رسد و او را به دست پیر عقل که طفل ادبستان و کودک دبستان استاد عشق است سپارد تا چون کودکان در مکتب عشق درآید و درس عشق فراگیرد و به ملازمت پیر کامل مکمل مشرف گردد. التفات پیر روشن ضمیر به حرکت قهقرا رویش را به جانب مبدأ گرداند و بر سمند دل پسند عشقش نشاند و به تازیانه ی شوقش دواند تا به سر منزل مقصودش رساند. آن گاه ندای «بِأَيِّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ اِرْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَ ادْخُلِي جَنَّاتٍ» شنود و جواب «إِنَّا لِلَّهِ وَأَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» در دهد» (همان: ۱۲۸-۱۲۷)

ج. هنگامی که مهر در خواب ماه را می بیند و دل به او می بندد و عشق یک جانبه ی ماه به مهر، دو سویه می شود و از آن به بعد هر دو نسبت به هم عشق می ورزند، پیش از آغاز این بخش از داستان آمده است «در بیان آن که چون یک نور است که در عاشق و معشوق جلوه می کند، باید که در هر دو به مرتبه ی جمال جلوه گر گردد، تا عاشق قابل وصال معشوق و معشوق مایل اتصال با عاشق باشد. پس هرگاه عاشق را آن مرتبه ی کمال نباشد، به کمال وصال نرسد. بلکه به قدر قابلیت از دیدار معشوق فیض برد و هرگاه معشوق را آن مرتبه ی کمال نباشد نیز عاشق به کمال وصال نرسد. بلکه باز به قدر قابلیت معشوق از وی فیض یابد. بلی وصال تام در صورتی صورت بندد که کمال معشوقی در معشوق و کمال عاشقی در عاشق ظهور کند. لاجرم معشوق بانهایت ذوق طالب عاشق و عاشق در غایت شوق خواهان معشوق گردد و دویی به یگانگی کشد، «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ» (همان: ۱۳۵-۱۳۴)

د. هنگامی که خانواده ی مهر او را به جرم عشق به زنجیر می کشند، پیش از آن آمده است «در بیان آن که چون شاهد بدیع الجمال، عشق جمال بی مثال خود را در آینه ی دل بی کینه ی عاشق جلوه گر سازد، عاشق شیفته جان را به تیر بلانشان و به انواع غم و محنت امتحان نماید. چندان که به سنگ جفا شیشه ی دل او را خرد و به زهر بلاصاف او را دُرد سازد و در بوته ی جورش گدازد تا دل از ماسوای معشوق پردازد و نظر به غیر او نیندازد

ای برادر می تراش و می خراش  
تادم آخردمی غافل مباش  
تادم آخردمی آخر بود  
که عنایت با تو صاحب سر بود

(و به مقتضای «الَّذِينَ جَاهَلُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» مرکب عزمت به اعلیٰ علین رود» (همان، ۱۴۱)

ه. در موضعی از داستان مهر از سوی روم و ماه از سوی چین بی خبر از هم دیگر، آشفته و پریشان سر به بیابان می نهند. پیش از بیان این بخش از داستان آمده است

«در بیان بار بستن عاشق مبتلا از دار فنا به ملک بقا که محلّ تجلیات ذاتی و مقعد صدق است و طی برازخ و مدارج که بلا مدارج کیف نُعرج و بلا معارج این نتفرّج، «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنَ آيَاتِنَا» (همان: ۴۴)

و. هنگامی که ماه شیفته وار و سودایی سر به صحرامی نهد، پیش از آن آمده است  
 «در بیان زیادتی اضطراب عاشق از غلبات ذوق و جذبات شوق به سبب تجلیات گوناگون که از مکمن غیب به  
 منصه ی ظهور پیوسته و خبر دادن پیر کامل او را از جمال یار عدیم المثال، خورشید بی زوال حقیقت و ظهور تجلیاتی  
 که فوق مرتبه ی واحدیت که مرتبه ی صفات است و دون مرتبه ی هویت که در مرتبه ی ذات است. که حقیقه  
 الحقایق و ذات الذواتش نیز گویند و اشتعال نایره ی اشتیاق از دل شوریده ی عاشق مشتاق  
 «ما ز عدم آمدیم سوی عدم می رویم پاک شدیم از حدوث سوی قدم می رویم»  
 (یا ایتها النفس المطمئنه، ارجعی الی ربک راضیه مرضیه فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی) «همان: ۱۴۹»

## نتیجه گیری

زبان و ادبیات فارسی و فرهنگ ایرانی و اسلامی دریایی سرشار از مروارید های ارزش مندی است که بعضی از آن ها چون  
 خورشید نمایان شده و کام مشتاقان را شیرین کرده است و بعضی در بیکرانگی آن غوطه های فراموشی نوشیده است که نمایان  
 شدن آن ها به گذشت روزگاران و تلاش وافر نیاز دارد تا کم و بیش از اعماق فراموشی به ساحل تجلی راه پیدا کنند، چه بسا  
 این کار احتیاج به زمانی طولانی و عنایتی به گستردگی آن ها دارد و سختی این کار تا آن جا هست که دسترسی به این آثار،  
 بازخوانی، تصحیح و شرح آن ها بخشی از عمر علاقه مندان را به خود اختصاص می دهد که در نهایت عشق به جاودان  
 نمودن و غبار زدایی از چهره ی دلبربایی آثار فراموش شده سختی این راه را برای آنان شیرین می کند، منظومه ی مهر و ماه  
 حسینی شیرازی با فراز و فرودهای ادبی، داستانی و عرفانی خود از آثار فراموش شده ای بوده که بعد از سال ها تلاش به زیور  
 طبع و نشر آراسته گردیده است تا برگ زرین دیگری بر میراث با عظمت زبان و ادبیات فارسی و فرهنگ ایرانی و اسلامی  
 افزوده شود و این کار سرلوحه ی عزیزانی گردد که علاقه مند به عظمت های پنهان شده در بستر فراموشی را دارند و این که  
 آنان نیز مصمم گردند آثار فراموش دیگر را تصحیح و منتشر سازند.

منابع :

- ۱- پور نامداران، تقی، رمزدر داستانهای رمزی در ادب فارسی، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۵ ش.
- ۲- حسینی قزوینی شیرازی، حاج میرزا حسن، خمسه، چاپ سنگی، تهران، ۱۳۲۴ ش.
- ۳- حسینی قزوینی شیرازی، حاج میرزا حسن، وامق و عذرا، به کوشش کاووس حسن لی و کاووس رضایی، روزگار، تهران، ۱۳۸۲ ش.
- ۴- \_\_\_\_\_، مهر و ماه، به کوشش کاووس حسن لی و کاووس رضایی، روزگار نو، تهران، ۱۳۸۶ ش.
- ۵- دیوان بیگی شیرازی، سید احمد، حدیقه الشعرا، به کوشش عبدالحسین نوایی، زرین، تهران، ۱۳۶۴ ش.
- ۶- رکنی زاده ی آدمیت، محمد حسین، دانشمندان و سخن سرایان پارس، اسلامیه، تهران، ۱۳۲۹ ش.
- ۷- شبستری، شیخ محمود، گلشن زار، به کوشش کاظم دزفولیان، طلایه، تهران، ۱۳۸۲ ش.

۸- شیرازی ، معصوم علی شاه ، «نایب الصدر»، *طرائق الحقایق* ، به کوشش محمد جعفر محبوب، سنائی ، تهران ، بی تاریخ.

۹- هدایت ، رضا قلی خان، *ریاض العارفین*، به کوشش مظاهر مصفا ، آفتاب ، تهران ، ۱۳۱۶ش.